

جناب عباسقلی خان علیه بهاء الله

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از ذکر و بیان بساط امنع اقدس حضرت مقصودی را سزاست که عالم را بکلمه علیا خلق نمود و بطراز بینش و دانش بیاراست له الحمد و البهَاء و له العزّة و الثناء قوتش را شوکت امرا ضعیف نمود و اراده اش را ضوضاء علما منع نکرد از اول ایام امام وجوه انام از عالم و جاهل و صاحبان عزّت و ثروت و قدرت و عظمت قیام فرمود و بأعلى التّداء کل را بافق اعلى دعوت نمود کجا بودند آن ایام نفوسی که اليوم بمعارضه قیام نموده اند لعمر مقصودی خلف دنان ظنون و اوهام و سبحات و حجبات منزوی و مستور و چون آفتاب برهان از مشرق اراده رحمن اشراق نمود با اسیاف بغضا از خلف حجاب بیرون آمدند هر صاحب بصر و عقل و شعور انکار آنچه ذکر شد نماید چه که امر این ظهور اعظم هیچوقت مستور نبوده لازال دست اعدا میتلا

سبحانک یا مالک الامکان و المستوی علی عرش العظمة و البرهان اسألک بتغرّدات حمامات فردوسک الأعلى بأن تؤیّدنی علی ذکر اولیائک و ثنائهم ای ربّ تری من اقبل البیک و اراد بحر علمک و شمس بیانک اسألک ان لا تخییبه عمّا اراد انک انت المقتدر العلیّ الوهاب

و بعد عرض میشود نامه آن جناب در سجن عکا باین خادم رسید و چون کلماتش گواهی داد بر اقبال و مودّت و محبّت آن جناب لذا باب سرور مفتوح و افق بهجت مشهود بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلى و ذروه علیا نموده مناجات آن جناب را لیلۀ چهاردهم شهر شوال المکرّم امام وجه مالک قدم و مقصود عالم بعد از اشراق نیر اذن عرض شد و بشرف قبول فائز اینست بشارۀ کبری که عرض شد در آن حین این آیات محکمات و کلمات مشرقات از افق اراده مالک اسماء و صفات اشراق نمود قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو الناطق من افقه الأعلى

یا ایّها الناطر الی الوجه عبد حاضر در این حین امام وجه حاضر و قرأ ما ناجیت به الله ربّ العالمین و ربّ العرش العظیم انا سمعنا ندائک اجیناک بما لا تعادله کلمات العالم و لا ما عند الأمم اشکر ربّک بما انزل لک فی السجن الأعظم ما یقرّبک الیه انه هو الفضل الکریم لا یعزب عن علمه من شیء و لا تمنعه حوادث الدنیا و لا تحجبه سبحات اهل البغی و الفحشاء قد اشرق من افق الاقتدار بنور مبین به ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی خزائن عصمة الله المقتدر القدير انا وجدنا من کتابک عرف محبّتی و قیامک علی ذکری و ثنائی بین عبادی و انا العلیم الحکیم طوبی للسان تزین بذكر المقصود و لأذن سمع ما ارتفع به التّداء بین الأرض و السماء و لعین فارت بمشاهدة آثاری و لقلب اقبل الی افقی المنیر اذا اخذتک نفحات بیانی و فزت بآیاتی قل

الهی الی الی لک الحمد بما ذکرته من قلمک الأعلى فی سجن عکاّذ کنت بین ایدی الأعداء الذین اعرضوا عنک و جادلوا بآیاتک و انکروا ما انزلته فی کتابک اسألک یا مولی العالم بأنوار جبروتک و اسرار ملکوتک و بلائک اصداق بحر حکمتک و بمظاهر امرک و مشارق وحیک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال ثابتاً علی حبّک و راسخاً فی امرک بحيث لا تمنعنی سبحات

الجلال و لا صلیل سیوف اهل الضلال ای ربّ تری عبدک مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک و ناظراً الی افق فضلک فأُنزل علیه من سحاب سمآء رحمتک ما یقرّبه الیک فی کلّ الأحوال اُنک انت الغنیّ المتعال

بلسان پارسی ندای الهی را بشنو لعمر الله هر نفسی باصفا فائز شد سطوت جباره و شوکت فراغه او را از مشرق نور احدیه و مطلع آیات قدمیه محروم نساخت بیقین کامل و نور مبین ظلمت اوهام را محو نمود اوست فارس مضممار بیان فراغه و جباره که در الواح نازل شده و یا بشود مقصود ارباب عمائمند یعنی علمائی که ناس را از شریعه الهی و فرات رحمت رحمانی منع نموده اند در علمای شیعه تفکر نما در قرون و اعصار یکدیگر را بر منابر سب و لعن نمودند و در لیالی و ایام بکلمه مبارکه یا قائم ناطق و چون عالم بانوار فجر ظهور منور کل با اسیاف ضغینه و بغضا قصد مقصود عالم و مرتبی امم نمودند منصفین میدانند که آن قوم چه کردند و چه گفتند حال هم در ایران بر جمیع منابر بسب و لعن مشغولند سبحان الله معرضین بیان هم بهمان اوهامات متمسک و متشبثند بر حزب الله واجب و لازم کمال جهد را در حفظ نفوس مبذول دارند که مباد بشبهات ناعقین و اشارات معتدین باوهامات حزب قبل مبتلا گردند مکرر این بیانات از مشرق علم الهی ظاهر که شاید مقبلین بطراز آگاهی فائز شوند و باسم حقّ جلّ جلاله خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنند نسأل الله ان یؤتدک و یوفقک علی ما یحبّ و یرضی و علی ما یرتفع به امره بین عبادہ انه هو ولیّ المخلصین لا اله الا هو الملك الفرد الواحد الحقّ العدل المبین انتهى

لله الحمد آن دوست مکرم بانوار بیان مالک قدم منور و باثر قلم اعلایش مزین این نعمت کبری را السن عالم از عهده شکر برنیايد و این مائده عظمی را قلم وصف نداند و ادراک احاطه نکند یسأل الخادم ربّه و ربکم و ربّ العرش و الثری ان یسقیکم ریحی البقاء انه هو مولیّ الاسماء و فاطر السماء

و اینکه سؤال از روایت قبل نمودند که میفرماید العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل حرفان و لم يعرف الناس حتّى اليوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً بعد از عرض در ساحت امع اقدس این کلمات عالیات از مشرق علم الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بینایز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظمأ نفس و هوی او را اخذ نماید اوست آن کلمه ای که جمیع علوم و فنون در او مستور اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام هر نفسی باو فائز شد او فائز است بآنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت بعالم اراده تجلّی فرمود و از اراده بعالم لاهوت و از لاهوت بجبروت و از جبروت بملکوت و تجلّی آن بصورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بأنا المشهود ناطق اینست آن کلمه ای که صدر مغلین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه باین کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفاضلین و طوبی للعارفین و در یک مقام مقصود از آن علوم و فنون بوده این مظلوم در این ایام بتفسیر کلمات قبل مایل نه نظر بعنایتی که در باره آن جناب بوده ذکر نمودیم آنچه که عرف بیان الهی از آن متضوع و اگر نفسی در آن تفکر نماید و مستقیم شود از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور البهآء علیک و علی الذین وفوا بعهد الله ربّ العالمین انتهى

عنایت حقّ از اشراقات انوار کلمات ظاهر و هویدا فضلش اخذ نموده رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده هل یقدر احد ان یشکره حقّ الشکر او یحمده حقّ الحمد نفس شکر شکر لازم دارد چه که تأیید شکر از اوست و همچنین

حمد انسان بصیر فی الحقیقه متحیر است در بدایع فضل فضّال و عنایات غنیّ متعال اولیای آن ارض را تکبیر و سلام میفرستم و بفضل و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله بشارت میدهم و از برای هر یک تأیید میطلبم امروز اهل بهاء بحزب الله در زیر و صحف و کتب و الواح مذکور و مسطور امید هست از فضل بیمنتهاش به ما ینبغی لأیّامه و لأمره قیام نمایند تا از محبتشان عالم بنور محبت منور گردد و از اشتعالشان مشتعل انّ ربّنا هو المقتدر القدير و المؤید العليم البهّاء و الذکر و الثناء علیکم و علی الذین شهدوا بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير

در این حین در نظر این خادم فانی جناب مخدوم مکرم آقا علی حیدر علیه بهاء الله آمد کأنّ جنابه حاضر امام وجه الخادم نسأل الله تعالی ان یؤیّده و یوفّقه علی ما یحبّ و یرضی ولكن این دعا قبل از ذکر بشرف اجابت فائز شده باری خدمت ایشان و جناب بیک علیه بهاء الله و جناب ع ب علیه بهاء الله و عط علیه بهاء الله و نفوس مذکوره در نامه ایشان سلام و تکبیر میسرانم و میطلبم از برای هر یک آنچه را که شبه و مثل نداشته انّ ربّنا الرّحمن هو المقتدر الغفور الکریم حضرت محبوب فؤاد جناب امین علیه بهاء الله الأبھی در هر نامه ذکر ایشان و اولیای آن ارض را مینمایند فرمودند امین کتابیست مبین در ذکر اولیاء الله ربّ العالمین خدمت جمیع اولیای آن ارض سلام و تکبیر عرض مینمایم مخصوص آقایانی که بطراز تخصیص من عند الله مزین و مشرف و مفتخرند البهّاء علیهم و علی من یحبّهم